

شماره مجوز ۲۵۶ کنش / شهریور ماه ۱۴۰۲



ماهنامه فرهنگی
دانشجویی

سال یازدهم / شماره ۱۶۴

در این شماره :

- آخرین سفر
- غریب تراز امیر
- ناجی



شهادت در راه خدا مسئله ای نیست که بشود با پیروزی در صحنه های نبرد مقایسه شود، مقام شهادت خود اوج بندگی و سیر و سلوک در عالم معنویت است.



شناسنامه

سردبیر: فاطمه امیری
مدیر مسئول: فاطمه کریمی
ویراستار: ملیکا نعمت اللهی
طراح: محمد اسمعیل زاده
ماهنامه فرهنگی دانشجویی دیدار
سال یازدهم، شماره ۱۶۴، شهریور ماه ۱۴۰۲
صاحب امتیاز: مجمع یادواره شهدای دانشجویان
دانشگاه شیراز
شماره مجوز: ۲۵۹/ک ن ش





یکی از برکات دفاع هشت ساله ما، همین پیشرفت های علمی و تکنولوژیکی و ساخت دقیق ترین ابزارهاست که با دست خالی و بدون هیچ سابقه ای آنها را به دست آوردیم و جزو موجودی ملت ایران شده است

۴..... سخن سردبیر ◀

۵..... آخرین سفر ◀



۶..... دیدار رهبری ◀

۹..... جگرسوخته قبله هشتم ◀



۱۳..... اربعین حسینی ◀

۱۴..... معرفی کتاب ◀



۱۸..... روایتی از شهید منصور قربانی ◀

۱۹..... غریب تر از امیر ◀

۲۰..... ناجی ◀



سخن سردبیر

فاطمه امیری کارشناسی فلسفه |



وَالْقَلَمُ وَمَا يَسْطُرُونَ

رسم دیدار با خانواده شهدا مراسمی ست که از سال ۱۳۷۹ توسط ۵-۶ نفر از دانشجویان دانشگاه شیراز کلید خورد و به برکت خون شهدا تا به امروز ادامه داشته و دانشجویان زیادی مشتاقانه از این مراسم باصفا و سرشار از صمیمیت و برکت، استقبال می کنند.

دیدار تبدیل شد به فرهنگی که یاد و خاطره شهدا، ایثار و از خودگذشتگی، خدمت به جامعه و قدردانی را در نسل دانشجویان دانشگاه شیراز زنده نگاه داشته است.

در همین راستا فضایی دانشجویی ایجاد شد برای تفکر و اندیشه، جریان یافتن دغدغه فرهنگی در افکار و فرصتی برای دست به قلم شدن و مکتوب کردن.

انسان آمیزه ای از عقل و احساس است. با ابزار تفکر پیش می رود و به کمال عقلانی می رسد. تفکر، زیربنای حرکت تکاملی انسان در مسیر دین و بندگی خداوند تلقی می شود. خداوند به ارزش قلم و رسالت والای آن در قرآن کریم قسم یاد کرده و ارزش قلم نه تنها در این است که اظهار قلبی و آگاهی فردی را ماندگارتر می کند بلکه دست بردن به قلم خود به تنهایی انسان را وادار به کسب آگاهی می کند و از پرتگاه بی تفاوتی نجات می دهد و حیطةی اثر تفکر و اندیشه را چنان گسترده می کند که گاه توانسته ملتی را نجات دهد و جامعه ای را زنده کند.

تلاش ما در «دیدار» بر این است که دانشجویان قلم تفکر و دغدغه ای خود را به تحریر درآورد.

همچنین در هر شماره تلاش می شود گوشه ای از رشادت ها، خصوصیات، مرام، رفتار و سیره ای از زندگی شهدا مکتوب گردد.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رِزْقًا



«آخرین سفر»

املیکا نعمت اللهی کارشناسی زبان و ادبیات فارسی |

همراه. فدک را به حق، دستش سپردی تا رسیدگی به محرومان و درماندگان فراموش نشود، تا نتوانند فدک را از عزیز پیامبر بستانند.

لحظات آخر، اندوه کوثر را می دیدی که چطور ناآرام شده، به او مژده ای دادی که بر چهره اش لبخند رضایت جای گرفت، تبسمی که بوی وصالِ خوشی می داد.

حال در بیست و هشتمین روز ماه صفر، باید می سپردی اهل بیت را به خالقشان، پس بر زبانت جاری کردی کلام پایانی را: «ای مردم علی اصل و اساس دین است؛ آخرت را به دنیایتان نفروشید.» چندی بعد، چشمانت آرام آرام بسته شد و روح باکرامت آماده عزیمت. همه آمده بودند، حتی جبرئیل و اولیا الله، شمیم مصفای جنت در خانه پیچید و صدای عزای عالم و آدم بلند شد.

پ.ن

دائما ورد زبانم ذکر یار است

یار من نه از زمین که از آسمان است

می گویم «اللهم صل علی محمد» و نور می گیرم

به «آل محمد»، ختم می کنم و صفا می گیرم

آن قدر به آسمان نزدیک شده ای که آفتاب در برابر وسع کلامت هیچ می شود، دستان نیرومند علی را بلند می کنی تا ابلاغ کنی آنچه خداوند اذن داده، می دانستی به زمان کوچ ابدی نزدیک شده ای، باصلا بت وصیت می کنی: «برسانید سخنم را به دیگران...» تا بعد از تو دست های تزویر و دورویی بر چیده شوند، تکلیفی که تا با مردم اتمام حجت نمی کردی، نمیتوانستی پلک بر هم بگذاری.

پس سفارش کردی، مردم را به چنگ زدن بر مسیر خدا و کلام وحی که پیروی از علی و آل علی شرط حقیقی آن بود.

هر چه راه برای هدایت مردمان بود گذراندی، گفتی: «قرآن کلام خداست، بیانی ابدی و تکرار ناپذیر، بخوانید؛ شاید تعقل کنید...»

بعد از سفرت ابتدا، به سوی عطر بهشتی، خانه فاطمه زهرا رفتی، مثل همیشه او را کنار خود نشانندی، این بار اما؛ فرقی بود با تمام سلامها.

به یاد آوردی، از وقتی خدیجه رحلت کرد، فاطمه برایت هم مادر بود و هم مونس، هم مرهم بود و هم



◀ دیدار رهبر با فرماندهان سپاه پاسداران

اریحانه عنبری کارشناسی ریاضیات و کاربردها |

بودند طراحی کرده بودند؛ برای زمین گیر کردن انقلاب شکست داد، سپاه بود؛ سپاه نگذاشت حرکت صحیحی را که کشور آغاز کرده بود، با سیاست دشمن خنثی بشود.

اینکه شما می بینید ، غربی ها این قدر با سپاه بد هستند، نام سپاه همیشه با بغض و کینه از طرف آن ها ادا می شود، علتش این است.



سپاه، در بخش های مختلف در کنار مردم قرار گرفت. در بخش سلامت سپاه، توانست کارهای بزرگ انجام بدهد. در حوادث طبیعی و بلایایی مثل زلزله، سیل، کرونا و امثال این ها؛ کمک های اساسی کرد. یکی از بخش هایی که همچنان ناشناخته است، حرکات سپاه و اقدام های سپاه، در رفع محرومیت اقشار ضعیف مردم است. یک بخش دیگر؛ در مورد عملکرد [سپاه] مسئله سازندگی های سپاه در حوزه های گوناگون است؛ در امور زیربنایی، سپاه حرف اول را می زند.

از اول تشکیل سپاه، افراد سپاه و عناصر سپاه برخوردار بودند از ارزش های دین و انقلاب، مثل ایثار، مثل فداکاری، مثل حضور جهادی دائمی و شبانه روزی، مثل اطاعت و تسلیم در مقابل امام بزرگوار؛ مطلقاً غیر از این دیده نشد.

ما با گذشت حدود چهار دهه، یک کانون عظیم، کاملاً مجهز دفاعی-

نظامی و بزرگ ترین سازمان ضد تروریستی دنیا را داریم.

امروز سپاه، بزرگ ترین سازمان ضد تروریستی در همه دنیا است؛ یک سازمان مجهز نظامی است؛ یک سازمان کارآمد و مستقلی است که کارهایی می تواند انجام دهد که خیلی از ارتش های بزرگ دنیا نمی توانند انجام بدهند.

یکی از مهم ترین کارهایی که سپاه از روز اول، تا امروز انجام داده، مواجهه با بحران های دست ساز دشمن است. آن سازمانی که این سیاست بحران های پی در پی را که نشسته



بالا تر ببرید.

آن چیزی که دشمن را بسیج می کند در مقابل اسلام بایستد، حاکمیت سیاسی اسلام است؛ این چیزی است که به همت ملت ایران، با رهبری آن مرد بی نظیر در اینجا تحقق پیدا کرد، و دشمن ها را در مقابلش به صفا آری وادار کرد.

نظام سیاسی اسلام با ظلم مخالف است، با ظالم مخالف است؛ خیلی ساده دستور دارد: «كُونَا لِلظَّالِمِ حَصْمًا»؛ با ظالم خصومت کنید. نظام اسلامی، با دست درازی کردن به منافع ملت ها مخالف است. حتی اگر در عقیده و رفتار همسان هم نباشند. «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوْا»؛ در مواجهه با ملت ها، با دادگری و عدالت رفتار نکنید، حتی اگر چنانچه با شما هم عقیده نیستند. «شَنَاٰنُ قَوْمٍ»، یعنی با شما حتی مخالفت هم دارند، اما در برخورد با آنها بی عدالتی نباید بکنید.

خب، رژیم هایی که مبنای کارشان بی عدالتی است، این ها طبعاً مخالفند. دستگاه اهریمنی استعمار، نمی تواند با نظامی مثل نظام اسلامی خوب باشد.

نظام اسلامی معتقد به کرامت انسان است؛ «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» ما بنی آدم را تکریم کردیم» (۱۲)؛ سیاه منطقه سیاه پوست هم «بنی آدم» است؛ هیچ فرقی ندارد. این منطق تبعیضی که غربی ها آن را به شکل فضاحت باری گسترش دادند و عمل کردند، صد درصد ضد قرآن و ضد اسلام است؛ نظام اسلامی با این مخالف است.

امروز وظیفه ما مراقبت دائمی از انقلاب است؛ وظیفه مان امروز وحدت ملی است؛

نیروی جوان نگاه می کند، می بیند؛ در این مجموعه، علم و عمل در هم تنیده است؛ قدرت سخت و قدرت نرم در هم تنیده است. قدرت سخت موشک و پهپاد و امثال این ها است، قدرت نرم حضور در بین مردم، حرف زدن با مردم، کمک به مردم؛ نگاه به آرمان ها در کنار توجه به واقعیت ها و پرداختن به واقعیت ها، در سپاه وجود دارد. ارتباط با مردم، حضور بسیجی در کنار مردم؛ این ها را وقتی نیروی جوان در یک مجموعه نگاه می کند، مجذوب می شود؛ اینها جذاب است برای نیروهای جوان.

اگر این شرح حال شهدای دفاع از حرم و مانند این ها را شما نگاه کنید، می بینید؛ جاذبه حضور سپاه و سابقه سپاه، مهم ترین عامل و مؤثر در این زایش، در این حرکت، در پدید آمدن این شخصیت ها است. جوان ها الگو می گیرند، اثر می پذیرند.

یک مجموعه ای که هم رسالت محور است، هم آرمان طلب است، هم در میدان حاضر است، هم در عمل پایبند به ارزش ها است، یک چنین مجموعه ای می شود جذاب. نه فقط سازمان جذاب است، بلکه آدم هایش و افرادش هم جذابند.

سردار بلندمرتبه ای مثل شهید سلیمانی یک جور، جوان فداکاری مثل شهید حججی یک جور، پاسدار بی پیرایه و دلاوری مثل ابراهیم هادی یک جور؛ این ها همه جذابند؛ هر کدام از این ها یک الگویند، یک الگوی تمام نشدنی.

من به نسل های جدید سپاه، سفارش مؤدبانه می کنم که سعی کنید؛ آراستگی معنوی و علمی و عملی خودتان را از گذشتگان تان



داشته باشد، نمی‌گوییم انتقاد نباشد؛ انتقاد همراه با اعتماد. می‌خواهند انتقاد بکنند، اشکال ندارد، اما اعتماد داشته باشند. مسئولین دارند کار می‌کنند؛ با اخلاص، با علاقه‌مندی، با شوق، با توکل به خدا، با همه توان.

اگر این راه را دنبال کردیم و بحمدالله تا امروز دنبال شده و بعد از این هم به فضل الهی، به توفیق الهی دنبال خواهد شد، پیروزی بر دشمن قطعی است.
«والسّلام علیکم ورحمة الله و بركاته».

وحدت ملی مهم است؛ وظیفه‌مان امروز مشارکت دادن مردم است؛ کمک کردن به آحاد مردم بخصوص به طبقات ضعیف است؛ وظیفه‌مان امروز کار جهادی مسئولان است؛ این دیگر مربوط به خصوص سپاه نیست، همه مسئولان کشور امروز موظفند کار جهادی کنند، شبانه‌روزی کار کنند، خستگی نشانند.

ما فصل مُشبعی (۱۸) را حرکت کرده‌ایم؛ این سربالایی، این شیب تند را عبور کرده‌ایم، به قله‌ها نزدیک شده‌ایم.

نباید خسته بشویم. امروز روز خسته شدن نیست، روز ناامید شدن نیست؛ امروز روز شوق است، روز امید است، روز حرکت است؛ مسئولین کشور در بخش‌های مختلف باید با این روحیه حرکت کنند. اعتماد باید وجود



◀ جگر سوخته ی قبله هشتم

| فاطمه مرادپور جغدري دانشجوى کارشناسى ارشد علوم سياسى گرايش اندیشه سياسى دانشگاه شيراز |

تلفن رو روبه‌روى حرم مى‌گیرم. با امام رضا صحبت کن.»

خیلی غافلگیر شدم. کور سويِ امیدی در دلم روشن شد و مطمئن شدم امام رضا (علیه‌السلام)، من را فراموش نکرده‌اند و از راه دور برای زیارت طلبیده شده‌ام.

دلم را، روحم را، کل جان و تنم را به آرامشی که از حس پدرانۀ ایشان نسبت به خودم داشتم، سپردم.

انگار در این دنیا نبودم؛ بلکه در جهانی دیگر سیر مى‌کردم.

ناگهان ذهنم به سمت و سوی دیگری کشیده شد. رفت به سمت الطاف و محبت‌های بی‌پایان حضرت. رفت به سمت مظلومیت امام رضا (علیه‌السلام) و سختی‌هایی که خواهر بزرگوارشان؛ حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیها) برای دیدار امام به جان خریدند.

امام غریبی که به دور از دیار و خانواده‌شان به شهادت رسیدند.

لحظه‌شماری مى‌کردم تا روز موعود فرا برسد. مدت زیادی بود که به پابوس آقا نرفته بودم. انگار آقا، اسمم را از قبل در لیست زائرین حرمشان نوشته بودند. باورم نمى‌شد؛ قرار است بعد از سال‌های طولانی که از آخرین زیارت به حرم امام رضا (علیه‌السلام) مى‌گذشت، به زیارت ایشان بروم. روزها به سرعت سپری مى‌شد و فقط چند روز به سفرم باقی مانده بود که اتفاقاتی مانع رفتنم به مشهد شد.

خیلی ناراحت و غمگین شدم؛ چون ماه‌های زیادی را انتظار کشیدم، اما برخلاف آن چیزی که تصور مى‌کردم، اتفاق افتاد.

احساس مى‌کردم، امام رضا (علیه‌السلام) مرا لایق زیارتشان ندانسته‌اند. شاید هم اشتباهی از من سرزده بود که این اتفاق رخ داد.

به هر حال چیزی که بابت آن مطمئن بودم؛ این بود که باید از فکر و حال و هوای مشهد بیرون بیایم.

یک روز با دوستم در حال صحبت و بودم که گفتم: «الآن در حرم امام رضا هستم.

پس از شهادت امام کاظم (علیه السلام)، بیشتر شیعیان با توجه به وصیت ایشان و سایر دلایل و برهان‌ها، امامت علی بن موسی الرضا را قبول کردند. این دسته که شامل بزرگان اصحاب امام کاظم می‌شد، به «قطعیه» شهرت پیدا کردند. ولی گروه دیگری از اصحاب امام موسی کاظم که از پذیرش امامت امام رضا خودداری کردند، به «واقفیه/یا واقفه» مشهور شدند. حضرت ۳۵ سال بیشتر سن نداشتند که زمام امور امامت، هدایت و راهنمایی و فکری-اعتقادی جامعه اسلامی را عهده‌دار شدند.

مدت امامت آن حضرت بیست سال طول کشید که هفده سال آن، در مدینه و سه سال آخر آن، در خراسان سپری شد. ۲۰ سال از امامت حضرت، با خلافت هارون الرشید (۱۰ سال)، محمد امین (حدود ۵ سال) و مأمون (۵ سال) هم‌زمان شد.

برتری علمی و اخلاقی امام رضا (علیه السلام) در بین شیعیان و عموم جامعه به اثبات رسیده بود که این مسئله صلاحیت ایشان برای امامت را تایید می‌کرد.

دوران ولایتعهدی امام رضا به دستور مأمون

زندگی نامه

نام: «علی بن موسی»

لقب: «رضا»

کنیه: «ابوالحسن ثانی»

متولد:

(۱۱ ذی القعدة- سال ۱۴۸ قمری-

مدینه)

نام مادر: «نجمه خاتون»

نام پدر: «موسی کاظم»

در روایتی از امام جواد (علیه السلام) آمده است: «لقب رضا، از سوی خداوند به پدر بزرگوارشان داده شده است»؛ صابر، صدیق، رضی و وفی از دیگر القاب ایشان است. در برخی روایات، «عالم آل محمد» هم نامیده شده‌اند. نقل شده است که امام کاظم (علیه السلام) به فرزندان خود فرمودند: «برادر شما علی بن موسی، عالم آل محمد است.»

همچنین امام جواد در زیارت امام رضا او را «امام رئوف» خطاب کرده‌اند.

دوران امامت امام رضا در سال ۱۸۳ قمری با شهادت امام موسی کاظم آغاز شد. با وجود چالش‌های جانشینی امام موسی کاظم در اواخر عمر با برکت ایشان، سرانجام علی بن موسی [امام رضا] به امامت رسیدند.

۱. زیر نظر گرفتن امام و رفع تهدیدات ناشی از سمت امام،
۲. خنثی کردن انقلاب علوی‌ها،
۳. استفاده از امام جهت مشروعیت بخشیدن به خلافت خود.

در مقابل عده‌ای دیگر معتقدند، «سهل بن فضل» نقشه ولیعهدی امام را طراحی کرد تا از طریق آن به پادشاهی ایران برسد. با اعلام ولایتعهدی امام (علیه‌السلام) شرایط برای آشنایی ایرانیان با مذهب تشیع و شیعه شدن آن‌ها فراهم شد. شیعیان نسبت به امام رضا ارادت خاصی داشتند که البته این موضوع مختص شیعیان نیست و بسیاری از اندیشمندان و صاحب نظران اهل سنت، در وصف عزت و بزرگی حضرت سکوت نکردند.

شهادت امام رضا با اوج‌گیری ارادت و علاقه مردم به حضرت، مأمون با حيله و دسیسه‌چینی، ایشان را مسموم و شهید کردند. زیرا بابت نفوذ روزافزون و جایگاه برجسته امام رضا در جامعه اسلامی احساس خطر می‌کردند.

مردم و ارادتمندان امام رضا هنگامی که خبر شهادت حضرت را شنیدند؛ ازدحام کردند و گفتند که مأمون با خدعه و حيله، امام را به قتل رسانده است. مأمون از ترس آشوب و شلوغ کاری مردم، آن‌ها را متفرق کرد و دستور داد، جنازه آن حضرت

امام رضا در اواخر سال ۲۰۰ق، جهت پذیرش مقام ولیعهدی از مدینه به خراسان حرکت کردند. مأمون مسیر حرکت امام را به گونه‌ای انتخاب کرد که از شهرهای شیعه‌نشین نباشد.

اسحاق بن راهویه می‌گوید: «وقتی امام رضا در سفر به خراسان به نیشابور رسید، تعدادی از مُحَدِّثان گفتند: «ای پسر پیغمبر حدیثی برای ما بفرمایید. حضرت از رسول خدا نقل کردند: جبرئیل گفت: شنیدم از خداوند که فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دژ من است. پس هر کس داخل دژ و حصار من شود، از عذاب من در امان خواهد بود. با شروط آن و من یکی از آن شروط هستم». بیان این حدیث در نیشابور یکی از مهم‌ترین و مستندترین حوادث مسیر حرکت امام رضا (علیه‌السلام) به شمار می‌رود.

به گفته برخی محققان، امام رضا با پذیرش ولایتعهدی توانستند جامعه را به صورت غیرمستقیم مورد هدایت و راهنمایی قرار دهند و همین مسئله، دلیل اهمیت ولایتعهدی ایشان را بیش از پیش مشخص می‌کند.

برخی از پژوهشگران معتقدند؛ مأمون برای دستیابی به اهداف مورد نظر خود، ولایتعهدی را به امام رضا (علیه‌السلام) پیشنهاد داد:



از این دو بدون دیگری پذیرفته نمی شود.

(بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۴۸)

سخن نویسنده:

«پروردگارا خسته ام،

تو دستم را بگیر

تو همراه، انیس و مونسم باش

تو آرامش قلبی ام باش

تویار و یاورم باش تا احساس تنهایی نکنم
و بتوانم به تو تکیه کنم؛ چون تو مهربان و
به همه امور آگاهی.

باعرض تسلیت شهادتِ مظلومانه امام
رضا(علیه السلام) و ماه محرم و صفر، این
متن را تقدیم می کنم به همه جاماندگان
کربلا و کسانی که دلشان برای بودن در
حرم امام رضا پر می کشد. باشد که مورد
قبول واقع شود ان شاء الله.»

را شبانه غسل دهند و به خاک بسپارند
که این مسئله غم و غصه زیادی را در دل
شیعیان انداخت اما ذره ای از عشق و
علاقه به امام رضا و اهل بیت در وجودشان
کاسته نشد، بلکه به لطف خدا روز به روز بر
میزان آن افزوده شد.

قال الرضا(علیه السلام):

«لَا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالْإِجْتِهَادَ فِي
الْعِبَادَةِ اتِّكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (ع)؛ لَا
تَدْعُوا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ (ع) وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِهِمْ
اتِّكَالًا عَلَى الْعِبَادَةِ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا
دُونَ الْآخَرِ».

انجام کار نیک و کوشش در عبادت را با
تکیه بر دوستی آل محمد (صل الله علیه و
آل وسلم) رها نکنید؛ دوستی آل محمد و
تسلیم بودن در برابر دستوراتشان را نیز با
تکیه بر عبادت وانگذارید، چرا که هیچ یک



◀ اربعین حسینی

الفائزہ حلوانی کارشناسی علوم سیاسی |

زیارت اربعین، از اعمال خاص این روز است و بنا بر روایتی از امام حسن عسکری از نشانه‌های مؤمن دانسته شده است.

بیست صفر تعطیل رسمی است و شیعیان در این روز عزاداری می‌کنند، پیاده‌روی اربعین شیعیان به سوی کربلا، یکی از گسترده‌ترین مراسم عزاداری شیعیان بوده و در زمره

چهلمین روز پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام)، در روز عاشورای سال ۶۱ قمری که با ۲۰ صفر مصادف است. بر اساس برخی از نقل‌ها، اسیران کربلا روز ۲۰ صفر سال



بزرگ‌ترین اجتماعات مذهبی جهان قرار گرفته است.

زیارت نامه‌ای برای روز اربعین از امام صادق (ع) نقل شده است. «شیخ عباس قمی» این زیارت نامه را در «مفاتیح الاسرار» در باب سوم، بعد از زیارت عاشورا غیر معروفه با عنوان «زیارت اربعین» نقل کرده است. به گفته «قاضی طباطبایی» زیارت روز اربعین در نزد شیعیان، زیارت «مرد الرأس» نیز خوانده می‌شود. مرد

۶۱ قمری، در بازگشت از شام و برای زیارت مدفن امام به کربلا رفتند. البته گروهی از علما، همچون «شیخ مفید» و «شیخ طوسی»، تصریح کرده‌اند که اسرا در بازگشت از شام به مدینه رفتند. همچنین «جابر بن عبدالله انصاری» در این روز به عنوان اولین زائر، بر سر مزار امام حسین حاضر شده است. بر اساس قول، سر امام حسین (علیه‌السلام) در روز اربعین به بدنش در کربلا ملحق شد.



برای کشته شدن حسین بن علی خون گریه می‌کنند، در همه شهرهای شیعه‌نشین ایران در این روز به عزاداری می‌پردازند.

برپایی مجالس روضه‌خوانی، سینه‌زنی، زنجیرزنی از جمله مراسم خاص این روز است. پس از پایان یافتن مراسم عزاداران را اطعام می‌کنند؛ افزون بر مراسم عزاداری، اغلب مردم ایران در ماه‌های محرم و صفر، مقید به رعایت آداب‌های هستند، از جمله این‌که؛ رخت‌عزا به تن می‌کنند؛ هیچ‌گونه مجالس شادی و سرور برگزار نمی‌کنند؛ سر خود را نمی‌تراشند و در این روز صدقه می‌پردازند.

میلیون‌ها نفر در روزهای منتهی به اربعین، مسیر نجف به کربلا را در حدود سه روز پیاده طی می‌کنند و در موکب‌ها پذیرایی و اسکان داده می‌شوند. در حالی که اربعین یکی از شعائر شیعیان امامی است، اما مسلمانان سنی و حتی مسیحیان، زرتشتیان، هم در زیارت و هم در کمک به اجرای مراسم‌ها شرکت می‌کنند. زائران کشورهای اروپایی از جمله؛ سوئد، روسیه و حتی «هنتی»، از شهر واتیکان، در این مراسم شرکت کرده‌اند. برخی از رهبران مسیحی عراق نیز به هیئت واتیکان پیوستند.

الرأس بازگرداندن سر و منظور آن است که در این روز که اسرای اهل بیت به کربلا بازگشتند، سر امام حسین را نیز در این مکان دفن کردند. قاضی طباطبایی در کتاب تحقیق درباره اولین اربعین سیدالشهدا می‌نویسد؛ حرکت به سوی کربلا، در روز اربعین از زمان امامان معصوم در بین شیعیان رایج بوده است و شیعیان حتی در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز به این حرکت مقید بوده‌اند. توصیه به زیارت اربعین باعث شده است که شیعیان به ویژه ساکنان عراق از نقاط مختلف این کشور به سوی کربلا حرکت کنند؛ این حرکت که غالباً به صورت پیاده صورت می‌گیرد، یکی از پرجمعیت‌ترین راهپیمایی‌ها در جهان به شمار می‌آید.

در این روز، زیارت حسین بن علی مستحب است و همچنین خواندن زیارت اربعین.

چهل روز از هنگام وفات مومن از اعتقادات و باورهای مسلمانان به شمار می‌رود. عدد چهل، پیشینه‌اندیشه‌ای نزد مسلمانان داشته است. اهمیت عدد چهل ریشه در یک حدیث از حضرت محمد (صل‌الله‌علیه‌وآل‌وسلم) دارد: «در روز قیامت در میان قوم من خدا هر کسی را که چهل حدیث حفظ کند مردی فاضل خواهد دانست». مسلمانان معتقدند؛ از زمان صلیب حضرت عیسی تا صعود او، چهل روز فاصله بوده است.

در روایتی از جعفر بن صادق، آسمان و زمین و خورشید، چهل روز به سختی دیگری



الْقِتَالِ الْحَسَنِ وَقُلُوبِ مَنِيَّاتِ بِلَادِ



گرچه دوریم به یاد تو سخن می گوئیم

بیتواند دور

معرفی کتاب

ابهرخ قادری کارشناسی حقوق

و در فضایی بسیار بدیع، خودش را هم در معرض این امتحان می‌گذارد.

نویسنده در کتاب «کمی دیرتر» همه آفت‌های انتظار را با شخصیت‌های قصه‌اش برای مخاطب روایت نمی‌کند، بلکه به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد... این شخصیت‌های مدعی انتظار و منتظر ظهور غریبه نیستند؛ خودمان هستیم.

سید مهدی شجاعی در کتاب «کمی دیرتر» در پایان همه موشکافی‌هایش، در نقد منتظران به دنبال آن است که مخاطب منتظر واقعی را بشناسد و ببیند، انتظار به فریادهای بلند «آقا بیا» نیست؛ به دلی است که برای حضرت می‌تپد و به اخلاصی است که میان زندگی جاری است و آقایی که خودش به دیدار منتظرانش می‌آید.

«برشی از کتاب»

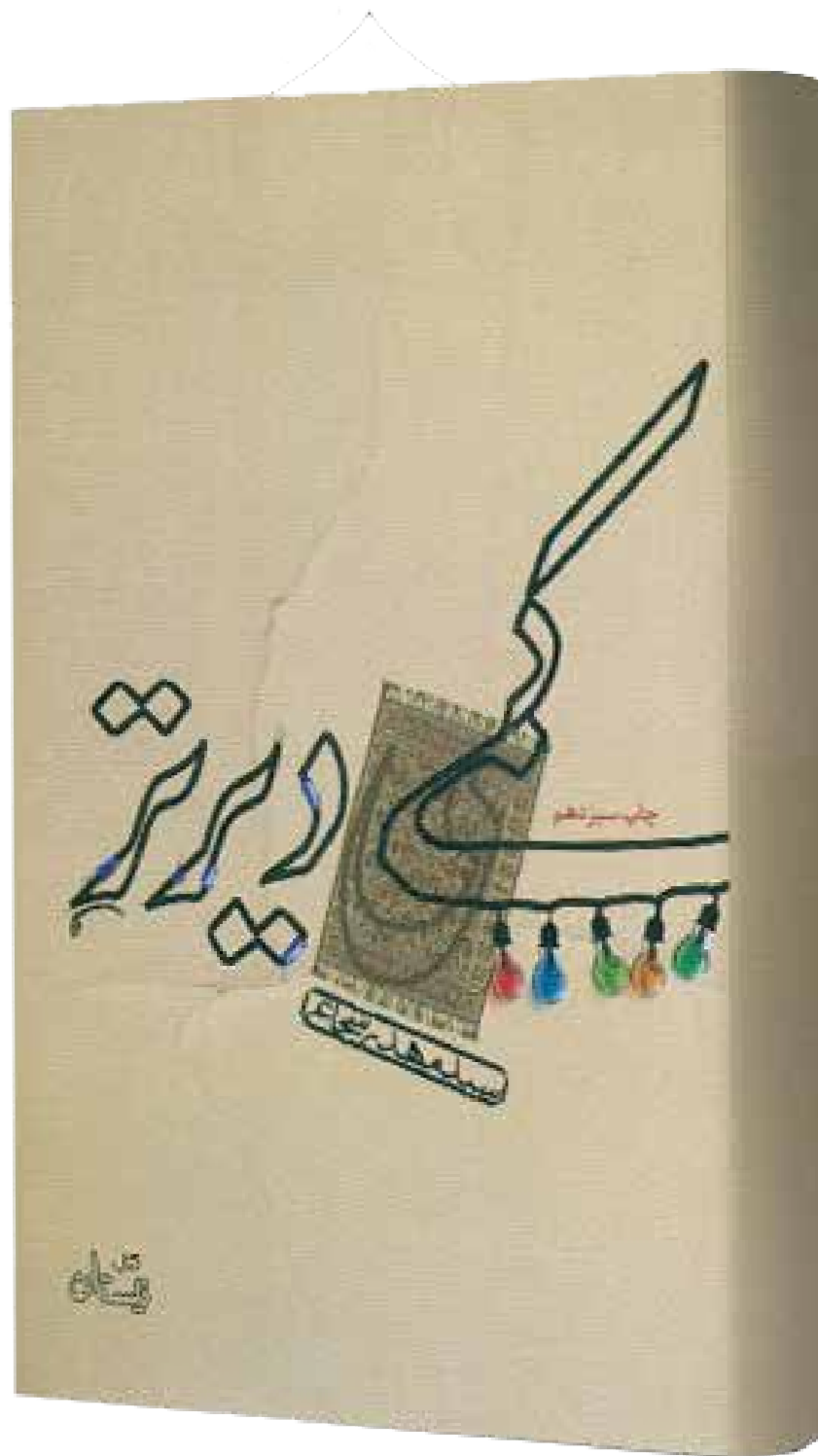
«تلخی حق، تو را از بیان‌ش باز ندارد. حقیقت را بگو اگر چه تلخ باشد. و من -درست یا غلط- چون نوشتن آن رمان را بیان واقعیت و حقیقت می‌دانستم دل دادم و از جان مایه گذاشتم. به خودم گفتم عموم کسانی که پیش از این، تقدیر و تحسینت می‌کردند، بعد از انتشار این کار، ممکنه تقبیح و نکوهشت کنند. و قرص و محکم به خودم جواب دادم: اگر این کار به حقه و قصد و نیت، جلب رضای خداست، چه باک از تقبیح و نکوهش دیگران...»

کتاب «کمی دیرتر» داستانی از «سید مهدی شجاعی» نویسنده ایرانی است. این اثر با نثری روان و ساده به نگارش درآمده و پیچیدگی کلامی ندارد. داستان نگاهی متفاوت از همیشه به منتظران ظهور دارد، نویسنده سعی داشته؛ به افرادی تلنگر بزند که ظاهراً منتظر هستند.

این رمان شامل چهار فصل زمستان، پاییز، تابستان و بهار است و نگاهی انتقادی و دلسوزانه به مدعیان انتظار امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد. رمان با یک اتفاق غیرمنتظره شروع می‌شود، جشن نیمه شعبان است، در مجلسی پرشور همگی فریاد «آقا بیا» سرداده‌اند که ناگهان در این میان جوانی فریاد می‌زند: «آقا نیا...». این شروع جذاب، ما را با شخصیت‌هایی آشنا می‌کند که همه مدعی انتظارند؛ اما وقتی زمان عمل می‌رسد و زمان فراتر رفتن از شعارها می‌رسد، یعنی هنگامی که باید به شعارها عمل شود، گفتار و کردارشان متفاوت می‌شود.

شجاعی در این رمان همه اقشار و همه آدم‌ها را با بهانه‌های شان برای نخواستن امر ظهور، دقیق و ظریف معرفی می‌کند. تا آنجا که حتی به راوی هم رحم نمی‌کند





❖ روایتی از شهید منصور قربانی ❖

فاطمه مددی کارشناسی حقوق

شهید میشه.

می دونستم که منصور توی محل چه جوونیه، در مواجهه با نامحرم خیلی چشم پاک بود، اصلاً سرش بالا نمی آورد. اگر کسی نیاز به کمک داشت بهش کمک می کرد. به پیرزن های محل وقتی که بار سنگینی داشتن، کمک می کرد و وسایل هاشون تا در خونشون می برد و بعد مستقیم می اومد مسجد.

در سرمای زیر صفر درجه کردستان، یخ ها رو می شکوند و با آبی که زیر یخ ها بود، وضو می گرفت و نماز صبح می خونند.

خلاصه؛ هر جور بود گشتم و منصور پیدا کردم و بهش گفتم منصور همه میگن تو امشب شهید میشی...

منصور ۱۹۰ سانت قد داشت. کمر بند مشکی کنگفو داشت، جوونی ورزشکار بود و همون شب شهید شد.

جنگ که تموم شد، ما بدون رفقا برگشتیم. پیش بابای منصور رفتم و بهش گفتم: «حاج یونس، چرا نمی گذاشتی منصور بیاد جبهه؟ چرا دوتا پسرت سعید و ناصر می اومدن، ولی اجازه نمی دادی منصور بیاد؟»

تا این گفتم، مادرش شروع کرد به گریه و تعریف کرد: «وقتی آبادان بودیم، منصور سه سالش بوده که مریض میشه، دردی که تمام پزشکا ما رو جواب کردن و اگه ذره ای نمک می خورد می مرد. بیشتر پزشکا هم جزو متبحرترین پزشک های انگلیسی بودن که در شرکت نفت بودن.»

صحبت هایی درباره «شهید منصور قربانی»، از زبان یکی از دوستان و هم‌زمان شهید:

«سال ۱۳۶۶ در عملیات والفجر ۱۰، بچه های آبادان جنگ زده میشن و میان محله ما، معالی آباد شیراز، و این جا ساکن میشن. بعد ما کم کم باهم رفیق شدیم، مسجد می رفتیم و باهم قد کشیدیم.

همه بچه ها اهل جنگ بودن، اما یه بابایی بود که یکی از پسرانش، اسمش منصور بود و نمی گذاشت بره جبهه؛ اون موقع ها برام سؤال نبود که چرا این پدر، نمی گذاره منصور بیاد جبهه!.

بعد که رفتم جبهه، یهو منصور اون جا دیدم و خیلی تعجب کردم. گفتم منصور تو که بابات اجازه نمی داد بیای جبهه، چطور شده این جایی الان؟

شب عملیات شد؛ شب وداع، شیرین ترین شبی که در کل دفاع مقدس دیدم. مثل همون شبی بود که امام حسین (علیه السلام)، چراغ ها رو خاموش کرد. بچه ها دور هم نشستند بودند؛ یکی عبادت می کرد، یکی وصیت نامه می نوشت...

من سریع گشتم، منصور پیدا کنم چون همه می دونستند من و منصور بچه محل هستیم؛ بچه ها می گفتن امشب دیگه منصور نداریم. رفتم پیش فرمانده عملیات، شهید ناصر وراوینی، ایشونم گفت منصور امشب



وقتی رسیدیم آبادان، منصور دکتَر بردیم، دکتَر گفت: «من که قبلاً جوابتون کردم، بچتون خوب نمیشه.»

حاج یونس از دکتَر خواست دوباره از منصور آزمایش بگیره. وقتی دکتَر جواب آزمایش رو دید به پرستار گفت: «این جواب آزمایش یکی دیگه هست اشتباه آوردی.» پرستار هم گفت: «نه، اشتباه نکردم.» بعد دکتَر به پدر منصور گفت: «این بچه رو کجا بردی که از بیماری هیچ اثری نیست!» حاج یونس: «دکتَر من گفتم که منصور می برم پیش متخصص.»

دکتَر: «تو مملکت شما، متخصص تر از ما وجود نداره.»

حاج یونس: «وجود داره؛ اون غریب‌الغریب‌است، اون امام رضاست.» خلاصه؛ مدت‌ها از این ماجرا گذشت تا اینکه یه شب، امام رضا اومد به خوابم و بهم گفتند: «منصور امانت پیش شما باشه تا ۱۸ سالش بشه.» به خاطر همین پدرش نمی‌گذاشت منصور جبهه بیاد. و وقتی ۱۸ سالش شد به جبهه فرستادش و شهید شد.

یه روز پدر منصور اومد و گفت: «می‌خوام منصور دکتَر ببرم» سعید، پسرَم، گفت: «همه دکترا توی آبادان منصور جواب کردند.» ولی پدر منصور گفت: «اینا چیزی نمی‌دونن.»

گفتم: «می‌خوای کدوم دکتَر منصور ببری؟» گفت: «بلند بشین وسایل هاتون جمع کنین می‌خوایم بریم مشهد.»

وقتی رسیدیم مشهد؛ رفتیم حرم، پدر منصور رو به پنجر فولاد کرد و به زبان عربی گفت: «این بچه رو یا می‌بریش یا می‌برمش؛ جز تو کسی ندارم، ای درمانگر دردهای بی‌درمان.»

سه روز شد که ما دیدیم منصور حالش خوب شده؛ بلند شد و شروع کرد به دویدن. حاج یونس گفت که منصور خوب شده؛ بعد به سعید گفت: «بلند شو برو جگر بخر، روش هم نمک بپاش تا بخوریم و هم بدیم منصور بخوره. می‌خوام منصور جلوی دکتَر اصلیش آزمایش بشه.»

سعید رفت ۷۰،۶۰ تا جگر خرید و یک مشت نمک هم روش پاشید، همه خوردیم.



◀ «غریب‌تر از امیر»

ازینب حسینی کارشناسی مدیریت صنعتی |

اولین فرزند فاطمه (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) بود. پا به دنیا نهاد و طعم شیرین مادر و پدر بودن را به کام فرزندان رسول اکرم (صل الله علیه و آل و سلم) چشاند.

به دنیا آمد، پدر و مادر بزرگوارش هر چه داشتند را به ارث برد و کریم اهل بیت شد. هم‌چون مادرش بخشنده بود و هم‌چون پدرش غریب و تنها...

در میان کوچه‌های مدینه مادرش سیلی خورد، غریبانه سکوت کرد و آتش غیرت تکه‌تکه شده‌اش تا قیامت قلبش را سوزاند.

حال او بود و بار غریبی پدرش بر روی

شانه‌هایش، بی آن که ذره‌ای از بارِ غربتِ علی (علیه السلام) کم شده باشد.

جا پای پدرش گذاشت، مردانه ایستاد بر سرِ مصلحتِ نظامِ اسلامی؛ باعث شد در میان مسلمانان غریب بماند.

او اما غریب‌تر و تنهاتر از امیرِ بزرگ غدیر، زهرایی در خانه نداشت و این غم با زهر به رگ‌هایش ریخته شد، زهرِ خیانت جعده... غریبانه و آرام شهید شد و داغی بر روی غم نبود پیامبر گذاشت و دل زینب را سوزاند.

غریبانه به خاک سپرده شد. وصیتش روی زمین ماند و در بقیع، جایی غیر از کنار پیامبر به خاک سپرده شد.

بقیعی که بارها تخریب شد و روزبه‌روز به غریبی کریم اهل بیت شیعیان افزود.

او حسن بود، تنهاتر و غریب‌تر از امیر بزرگ غدیر و این زهر بود که التیام دردهایش شد.

یا حسین بن علی
بیتنا الحمتنا



ناجی

ازهره گرمی کارشناسی جغرافیا |

باشد؟ نکند باز آرتینی غرق در خون مادر شده باشد؟ با تنه‌ای که به من می‌خورد به خود می‌آیم، هنوز صدا است و آدم‌ها از حرکت نمی‌ایستند.

با سیل جمعیت همراه می‌شوم، به پایانه که می‌رسیم؛ انگار که خط واحد مکانی امنی باشد، سوار می‌شویم و در کسری از ثانیه، دیگر جای سوزان انداختن نیست.

چشم انتظار خبری و به راستی جان چه عزیز بوده است، برای آدمیزاد...

دقایقی بعد بر خلاف آدم‌ها، تمام ماشین‌ها از حرکت ایستاده‌اند و چهارراه قفل شده؛ نگاهم به مامورانی است که برخلاف برمردم، در حرکت‌اند. انگار تنها کسانی هستند که جانشان را کف دستشان گرفته‌اند و به آنچه مردم از آن فرار کرده‌اند نزدیک می‌شوند.

بی‌قرار در آن فضای خفقان، پناه می‌برم؛ به خبرگزاری‌ها و بین آن همه خبر غرق در خون، با تیتراژ خلع سلاح تروریست، به دست خادم حرم آرام می‌گیرم.

با صدای الله اکبر، قدم برمی‌دارم به سمت حرم که صدای فریاد و جیغ و دادها می‌خکوبم می‌کند. مردمی که از روبه‌رو می‌آیند؛ سد راهم می‌شوند. بین آن همه صدا، یک جمله بیش‌تر تکرار می‌شود: «حمله شده، فرار کنید!» هنوز ایستاده‌ام که همراهم دستم را می‌کشد.

— چرا وایسادی؟ مگه نمی‌بینی می‌گن حمله شده!

برخلاف جهت حرکت پاهایم، نگاهم به عقب است، انگار که بخواهم آن شخص و آنچه در قصه‌ها خوانده‌ام را به چشم ببینم.

صداها قطع نمی‌شوند، آدم‌ها از حرکت نمی‌ایستند، اما مغز من قفل شده، با صدای آمبولانس، بند دلم پاره می‌شود. نکند کسی شهید شده باشد؟ نکند باز مادری تیر خورده



جای قلم‌های شما در دیدار خالی‌ست، پذیرای آثار و دست‌نوشته‌های گرانقدرتان هستیم همچنین نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما مایه‌ی مسرت ما و ارتقاء نشریه خواهد بود. برای ارتباط با ما کافی‌ست کد زیر را اسکن کنید.



شهریور ماه ۱۴۰۲